

نکره چینی لیکه عشوه سندان دلم خوش بر خطاب هزاره در...  
طری حیرت و جود و لطیف... تازه کله پیرانی کین سنگ و جود لطیف در  
مخوش و چمن قند سربازی نو خوش... سینه و نسک نو برین خاد و حال  
نو خوش... سنگ بشود و شکله برین سنگ خط و خاک بیخ در چشم و  
از روی نو زیبا شو و بالای نو خوش... سنگ چشم و ابروی زیبا سنگ قد و بالا  
خوش... بهم گفتن خاتمه ز نو بر نشن و نگار... بهم حال کستان سندان  
پر نشن و نگار... هم شام دلم از زلفت سنگ... هم شام دلم  
سنگ من کبی را که بود نگار خوش در مراد باری تعالی در که محبوب من کبی  
نیز ال ایوب و وحی انش در... پیش چشم تو... کبیر تم که بد آن بیماری  
چسک او کنده اولم بر اولون میا لسی ایله... چنگله در و ضم از برین زیبا ی نو  
خوش... سنگ دیا بر کلون نیم در و خوش از بر مراد خدای در... در زار عشق  
که از پیشین بلا نیست گزاره عشق بر لعل که بلا سیلینن خلا من یوق در  
بیکم خاطر خود را بشنای خوش... کند و خاطر سنگ تنگ ایله خوشی ادر  
از بیابان طلف کرچه در هر سو خط است... طلب بیابان تنگ اگر چه هر جا بیست  
بر خاطر... برود و خاطر ای دل بتو ای نو خوش... بی دل حافظ سنگ حبتک ای  
خوشی دلی باک کیدر خطاب باری شوی در... در (عسا) کجک لیل صم  
آنت که کل سینه بارتش... بیک مکرری و وکل اولدر که کل ای بار اولدری  
کل در از برینم که چون عشق کند در کارش... کل فکره که کلک سینه کج  
عشق ایله مراد عاشق و ابرم قرب و جود صان مکرر من و باری رح استغنا و در  
اولون بیابان در در زاری بهر آن نیست که عاشق بکشد... دلم باله و کل  
دل و کلدر که عاشق و بلیله... صواجر آنت که با سینه هم خد شکار است

طری تازه

بیماری ایضا  
نصیر ایضا

بوغالی و نامراد  
بازی شای اولی  
در پیش در نظر اولی  
هم مکن در

اندری اولدر که که خد شکار یعنی اولدر مراد مرشد کامل مراد مراد...  
در وقت اولدر اولدر سینه در... بجای آنت که خوش صبح زانو در دل لعل...  
برین در سینه که لایق در که کلک که کلک خان صبح صبح اولدر... زین تقابن که  
خوش بکشد باز آرتش... بو زبان دفا که خوش ایکن با زارانی صبحی خرم  
اولدر اعتبار لعل اولدر مراد مراد مراد... فضل سکر ایکن و معصوب ایکن اولدر  
برین در زمره جمله به اولدر اعتبار اولدر اولدر یکدر... بکشد از فیض کلک آنت  
سخنی آرتی بود... بلبل سوزی کلک فیضون اولدر نو بی چشم... این نیمه شون  
در کل خیمه در سفا رش... بود کل خون و غزل کلک سفا رش عیب و کل  
ایوبی بود لعلک معاصی صراع ثانی به قید اولدری سموات عشق چون قید  
بوش خوش و مینا اولدری سنان در صدر عشق معصون طری ایله... آنت  
کرده که صفا قاطبه دل هم راه آرتش... اولدر سفا رش که بود فافول ایکن بود  
در... هر کجا عشق خدایا سلامت دارش... هر صفت اولدر سفا رش خدایا  
سلامت طوت دارش ده اولدر صبر غایب مکرر که به در و جود در مراد مرشد  
اولدر رش در... ای که بر کوه و عشوه با ما بکوی... ای که که تریم معشوقه تر  
صوقا غم و غم آرسن... بر خدر باش که تر می کشند بر آرتش... خدر اوزده  
که ایکن دیواری باش صبر مراد جاب قدسه وصول زیاده صعوبت ایله اولدری  
سان در معشوقه ده اولدر با نماند ایکن و کلدر غفلت اولدر... صحت عا  
که چه خوش افتاد اولدر... عاشق صحنی اگر چه سکا خوشی دوری ایکن  
جانیه عشق غم بر نشن... عشق جانیه غم زده آنت ترک ایله مراد  
طایفه عشق غم بر نشن... ای که از و سوسه شش هوا او در سشوی... اگر نفس  
و هوا و سوسدن و در اولدر سس... ای سنگ راه بری از خرم در آرتش

خوش صفت

خوش

طری تازه ایضا  
بیماری ایضا

۱۲۵

رفیق